

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انفال

هادی نجفی^۱

تمهید

شیخنا الأستاذ آية الله آقای حاج شیخ میرزا جواد تبریزی^۲ (۱۴۲۷-۱۳۴۵ق) = (۱۳۸۵-۱۳۰۵ش) بعد از درس عمومی فقه در مسجد اعظم قم یک درس خصوصی برای عده‌ای از فضلاء شاگردان خود در منزل و پیش از ظهرها منعقد می‌کرد که حتی پنج‌شنبه و جمعه هم برقرار بود. ابتدا محور بحث *منهاج الصالحین* مرحوم آية الله خوئی^۳ سپس *عروة الوثقی* سید یزدی^۴ بود. بعد از پایان *عروة* مقداری از *وسيلة النجاة* مرحوم آية الله سید ابوالحسن اصفهانی^۵ مورد بحث قرار گرفت.

در این جلسات استاد تعلیقه فتوایی خود را بر سه کتاب فوق تنظیم می‌نمود که تعلیقه بر *منهاج* ابتدا مستقلاً و سپس مندرج در متن شد و در دو مجلد به چاپ رسید؛ ولی دو تعلیقه وی بر *عروة الوثقی* و *وسيلة النجاة* تاکنون منتشر نشده است.

پس از پایان بحث *وسيلة النجاة* شیخنا الأستاذ^۲ به پیشنهاد برخی از دوستان شروع به بحث کتاب *خمس* نمود؛ و در پایان آن متعرض به بحث *انفال* شد.

آنچه در این رساله می‌خوانیم تقریر بحث ایشان در مباحث *انفال* می‌باشد که ظاهراً در بهار ۱۳۷۴ش آن را القاء نمود و در پایان کتاب *الخمس*^۳ به قلم استاد^۲ نیز آمده؛ و با به انجام رسیدن آن، این درس استاد برای همیشه به جهت تراکم اشتغالات مرجعیت دینی تعطیل شد. قدس الله اسراره.

۱/ بهمن ماه ۱۳۹۷

اصفهان - هادی نجفی

۱. استاد درس خارج فقه و اصول در حوزه علمیه اصفهان و صاحب کتاب *الآراء الفقهية* که تاکنون در ۹ جلد منتشر شده است.

۲. شرح حال استاد را می‌توانید در کتاب *طريق الوصول إلى أخبار آل الرسول* (المشیخة - الإجازات)، ص ۱۸۱-۱۷۵، تألیف این کمترین شاگردش ببینید.

۳. تنقیح مبانی العروة - کتاب الزکاة - الخمس، ص ۳۱۰-۲۹۹.

انفال^۴

علت جدا شدن بحث انفال از خمس این است که خمس نصف آن از سهم امام است و انفال جمیع آن لله اعتباراً ثم للرسول ثم للإمام (علیه السلام) است و در انفال امام (علیه السلام) شریک ندارد.

مقام اول: امتیاز انفال از خمس چه دلیلی دارد؟

مقام دوم: حکم انفال چیست؟ آیا حکم سهم امام (علیه السلام) است یا حکم دیگری دارد؟

مقام اول: امتیاز انفال از خمس

در سوره انفال دارد: قال الله تعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۵ یعنی دو سهم است. و انفال در سوره حشر دو آیه دارد:

منهما: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۶ یعنی غنائمی که شما در آن نبردی و جنگی نکردید از آن رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. و البته در آیه قبل هم معلوم است که سهم خدا به رسول می‌رسد. و این دو آیه با هم متحدند. ولكن در سوره حشر آیه دومی وجود دارد.

و أخرى: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۷ و از این آیه اخیر توهم شده است که انفال نیز حکمش مانند خمس است و به شش سهم تقسیم می‌شود. ولكن آیه قبلی سوره حشر مطلق است و این آیه مقید است. بنابراین حکم این آیه تقیید می‌شود به جایی که غنائم جنگی با نبرد به دست آمده باشد.

به عبارت دیگر آیه دوم سوره حشر را می‌توان حمل بر غنائم جنگی کرد، و خمسی که در آن واجب است، و سپس تقسیم $\frac{2}{3}$ باقیمانده بین مقاتلین به گونه‌ای که در کتاب جهاد بحث شده است.

۴. الأنفال: جمع «نفل» بالتحريك والسكون وهو الزيادة، ولذا يطلق النفل والنافلة على التطوع لزيادته على الفريضة، وقال الله تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً﴾ (سورة الأنبياء، آیه ۷۲)، أي زيادة على ما سأله أو لكون ولد الولد زيادة على الولد. [كتاب الخمس، تأليف آية الله منتظري، ص ۴۲۳].

۵. سوره انفال، آیه ۱.

۶. سوره حشر، آیه ۶.

۷. سوره حشر، آیه ۷.

البته واضح است که در صورت قتال نیز همه غنائم تقسیم نمی‌شود، به عنوان نمونه اراضی مفتوحة عنوة متعلق به همه مسلمین است و همچنین از غنائم نیز صفایا ملوک را امام (علیه السلام) برمی‌دارد. بنابراین آیه دوم سوره حشر دو تقييد دارد:

الف: آیه خمس^۸ که دلالت دارد $\frac{۱}{۵}$ آن حکم جداگانه‌ای از غنیمت دارد و متعلق به ارباب خمس است. و در صحیحه ربعی^۹ نیز که خواهد آمد این تقييد وجود دارد. ب: تقييد دوم این است که غنائم بالقتال باشد، چون غنائمی که بالقتال و جنگ نباشد همه متعلق به رسول الله (صلی الله علیه و آله) است.

پس مقتضای جمع بین دو آیه سوره حشر این است غنائمی که مسلمانان برای آن جنگیده‌اند مختص به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و غنائمی که مسلمانان برای آن جنگیده‌اند، خمس و صفایا ملوک از آن جدا شده و $\frac{۴}{۵}$ باقیمانده بین مقاتلین تقسیم می‌شود البته به غیر از اراضی مفتوحة عنوة که متعلق به همه مسلمین است.

ان قلت: در هر دو آیه سوره حشر می‌فرماید: ﴿لَمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾ در حالی که در این جمع بین دو آیه فرق گذاشته شد، چرا؟

قلت: این جمله در هر دو آیه به خاطر این است که متولی تقسیم هم در انفال و هم در غنائم جنگی، رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. هذا كله نسبت به آیاتی که در قرآن کریم در مورد انفال داریم.

و اما روایات

روایاتی است که دلالت دارد غنائمی که بر آن نبردی واقع نشده است، حکم انفال را دارد و از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جانشینان برحق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشد. **منها:** موثقة زرارة عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قلت له: ما يقول الله: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^{۱۰}؟ وهي كل أرض جلا أهلها من غير أن يحمل عليها بخيل ولا رجال ولا ركاب فهي نفل لله وللرسول.^{۱۱}

و مانند آن است: صحیحة حفص بن البختری، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب، أو قوم صالحوا، أو قوم أعطوا بأيديهم، وكل أرض خربة، وبطون الأودية، فهو لرسول الله (صلی الله علیه و آله)، وهو للإمام من بعده يضعه حيث يشاء.^{۱۲}

و همچنین: موثقة سماعة بن مهران قال: سألته عن الأنفال؟ فقال: كل أرض خربة أو شيء يكون

۸. سوره انفال، آیه ۴۱.

۹. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۰، ح ۳، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس.

۱۰. سوره انفال، آیه ۱.

۱۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۹، باب ۱ از ابواب انفال.

۱۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۱، باب ۱ از ابواب انفال.

للملوك فهو خالص للإمام وليس للناس فيها سهم، قال: ومنها البحرين لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب.^{۱۳}

پس قاعده اوليه در باب انفال آن است که انفال حکم سهم امام را دارد و اگر غیر از این بخواهیم بگوییم نیازمند دلیل است که مفقود می‌باشد، مضافاً به اینکه شبهه‌ای وجود ندارد که سادات در انفال سهمی ندارند. و آنچه از غنائم که در حصول آن نبردی واقع نشده است از آن امام (علیه السلام) می‌باشد.

لکن از برخی روایات ظاهر می‌شود که انفال نیز مانند خمس است و نصف آن متعلق به امام (علیه السلام) است و امام (علیه السلام) در آن شریک دارد، مانند خبر محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبدالله (علیه السلام) يقول وسئل عن الأنفال فقال: كل قرية يهلك أهلها أو يجلون عنها فهي نفل لله عز وجل، نصفها يقسم بين الناس ونصفها لرسول الله (صلى الله عليه وآله) فما كان لرسول الله (صلى الله عليه وآله) فهو للإمام.^{۱۴}

اگر مراد از «الناس» در روایت فقط سادات باشند، همان حکم خمس را دارد؛ و اگر مطلق «ناس» باشد شامل غیر سادات نیز می‌شود. در هر صورت روایت دالّ بر شراکت امام (علیه السلام) با «ناس» در انفال است.

لا يقال: سند روایت ضعیف است به اسماعیل بن سهل.

لأنا نقول: سند روایت با تبدیل سند تصحیح می‌شود، چون شیخ طوسی به حریر بن عبدالله سند صحیح دارد.

لکن آنچه استدلال به روایت محمد بن مسلم را سست می‌کند، اعراض اصحاب از این روایت و مخالفت آن با قرآن کریم و معارضه آن با دو روایت موثقه سماعه^{۱۵} و صحیح حفص بن البختری^{۱۶} می‌باشد.

بنابراین انفال فقط متعلق به امام (علیه السلام) است و در این هیچ‌گونه شبهه‌ای وجود ندارد.

بعد از اینکه معلوم شد انفال مختص به رسول الله (صلى الله عليه وآله) است و بعد از ایشان مختص به امام (علیه السلام) است و امام (علیه السلام) شریکی در آن ندارد؛ همان‌گونه که در موثقه سماعه گذشت: «ولیس للناس فیها سهم»^{۱۷}.

و موثقه محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله (علیه السلام) أنه سمعه يقول: إن الأنفال ما كان من أرض لم يكن فيها هراقة دم، أو قوم صولحوا وأعطوا بأيديهم، وما كان من أرض خربة، أو بطون أودية، فهذا كله من الفياء والأنفال لله وللرسول، فما كان لله فهو للرسول يضعه حيث يحب.^{۱۸}

نیز دلالت دارد بر اینکه انفال مختص به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) می‌باشد.

۱۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۳، ح ۸، باب ۱ از ابواب انفال.

۱۴. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۷، باب ۱ از ابواب انفال.

۱۵. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۸، باب ۱ از ابواب انفال.

۱۶. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۳، ح ۱، باب ۱ از ابواب انفال.

۱۷. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۸، باب ۱ از ابواب انفال.

۱۸. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۱۰، باب ۱ از ابواب انفال.

هذا كله در مقام اول بحث.

موضوعات و مصادیق انفال

ثم يقع الكلام که عنوان انفال به چه اموری منطبق است و مصادیق آن کدام است که بگوییم ملک امام (عليه السلام) است؟

۱- ارضی که در تصرف آن جنگ و نبرد نشده باشد

آیا سرزمین‌هایی که در تصرف آن نبرد نشده است، اراضی میته آن نیز داخل در انفال خواهد بود؟
أقول: سرزمینی که به قتال و نبرد توسط مسلمین فتح شود، اراضی معموره حال الفتح داخل ملک عنوان مسلمین می‌شود و لذا احکام خاصه‌ای دارد که امام (عليه السلام) آنها را به اجاره یا قباله می‌دهد و اجاره یا خراج آن را می‌گیرد و در مصلحت مسلمین خرج می‌کند.

لکن موات از اراضی مفتوح عنوة داخل ملک امام (عليه السلام) است. چون ظاهرش این است آنچه که ملک کفار بوده است داخل در ملک مسلمین می‌شود و لذا اگر مسلمی آنجا ملک دارد بعد از تصرف مسلمین هم به ملک خودش باقی است. و لذا ارض میته که «لا رب لها»^{۱۹} از اول ملک امام (عليه السلام) است. همان‌گونه که مال یک مسلم داخل در ملک مسلمین نمی‌شود و ملک امام (عليه السلام) نیز داخل در ملک مسلمین نمی‌شود هذا ما يقوله المشهور.

ثم در اراضی مفتوح به غیر عنوة که ملک امام (عليه السلام) است؟ آیا اراضی معموره فقط را می‌گیرد یا شامل اراضی میته آن نیز می‌شود؟

بنابر قول مشهور هر دو را می‌گیرد. چون مفتوح به غیر عنوة از مفتوح عنوة بالاتر نمی‌شود و در هر دو میته از امام (عليه السلام) است. ولکن بنابر مسلک ما که خواهد آمد، بعید نیست در مفتوح عنوة که اراضی میته هم داخل در ملک مسلمین شود. چون شاید بتوان گفت اراضی میته که عامرة آن ملک کفار است به تبع ملک کفار خواهد بود. بنابراین چون اراضی میته بلاد کفر نیز ملک کفار است داخل در ملک مسلمین می‌شود و قیاس به ملک مسلم در آنجا نمی‌شود چون مال مسلم محترم است.

بنابراین در اراضی مفتوحة غیر عنوة معموره و میته آن همه ملک امام (عليه السلام) است چون روایات اطلاق دارد:

مانند موثقه سماعه: قال: سألته عن الأنفال؟ فقال: كل أرض خربة... الحديث.^{۲۰}
و موثقه اسحاق بن عمار، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الأنفال؟ فقال: ... وما كان من الأرض الخربة لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب، الحديث.^{۲۱}

۱۹. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۴، ح ۴، باب ۱ از ابواب انفال، مرسله حماد بن عیسی.

۲۰. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۸، باب ۱ از ابواب انفال.

۲۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳۱، ح ۲۰، باب ۱ از ابواب انفال.

۲- اموال منقول در اراضی که در تصرف آن جنگ و نبرد نشده باشد

آیا در اراضی مفتوحة بغير عنوة فقط اراضی و غیر منقولات در ملکیت امام (علیه السلام) داخل می شود یا منقولات نیز به ملکیت امام (علیه السلام) درمی آید؟

برخی از اصحاب گفته اند: خصوص اراضی داخل ملک امام می شود و شامل امتعه و منقولات نمی شود چون منقولات داخل عنوان غنیمت است و حکم آن را دارد. و در همه موارد روایات نیز تقیید به «کل ارض» وارد شده است یعنی روایات مقید به ارض است. بنابراین تعدی به غیر ارض نمی توان کرد. **أقول:** می توان گفت: در روایات که «ارض» را ذکر کرده است، به خاطر این است که وقتی تصرف بدون قتال می شود کفار فرار می کنند و منقولات و اموالشان را می برند. بنابراین منقولات نیز به انضمام ارض داخل در انفال می شود.

از این رو تقیید ارض به واسطه غلبه است و لذا نمی توان به قید ارض اخذ کرد.

و در آیه شریفه دارد: ﴿فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾^{۲۲}.

و در صحیحه حفص بن البختری دارد: «الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب»^{۲۳}.

و «ما» در آیه و صحیحه مطلق است، شامل غیر منقولات، زمین و غیر آن مانند منقولات نیز می شود.

بنابراین منقولات هم اگر باشد ملک امام (علیه السلام) است.

و دلیل دیگر: صحیحه معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبدالله (علیه السلام): السرية يبعثها الإمام فيصيبون غنائم، كيف يقسم؟ قال: إن قاتلوا عليها مع أمير أمره الإمام عليهم أخرج منها الخمس لله وللرسول وقسم بينهم ثلاثة أخماس، وإن لم يكونوا قاتلوا عليها المشركين كان كل ما غنموا للإمام يجعله حيث أحب.^{۲۴}

در صحیحه فوق جمله «كان كل ما غنموا للإمام» دال بر این است که منقولات نیز به ملکیت

امام درمی آید. بلکه ظهور آن فقط خصوص منقولات است.

لا يقال: این صحیحه معرض عنه اصحاب است، چون در این صحیحه وارد شده است «وقسم

بينهم ثلاثة أخماس» یعنی $\frac{3}{5}$ غنیمت بین مقاتلین تقسیم می شود.

لأنا نقول: ما قائل به تبعیض در حجیت در روایات هستیم بنابراین، این حکم صحیحه نادیده

گرفته می شود و لکن سایر احکامش بدان عمل می شود.

و از $\frac{3}{5}$ وارد شده در صحیحه فوق به واسطه روایت ذیل رفع ید می شود.

صحیحه ربعي بن عبدالله بن الجارود، عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال: كان رسول الله (صلی الله علیه و آله) إذا أتاه

المغرم أخذ صفوه وكان ذلك له، ثم يقسم ما بقي خمسة أخماس ويأخذ خمسه، ثم يقسم أربعة أخماس

۲۲. سوره حشر، آیه ۶.

۲۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۸، باب ۱ از ابواب انفال.

۲۴. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۴، ح ۳، باب ۱ از ابواب انفال.

بین الناس الذین قاتلوا علیه، ثمّ قسّم الخمس الذی أخذہ خمسة أحماس، يأخذ خمس الله عزّوجلّ لنفسه، ثمّ یقسّم الأربعة أحماس بین ذوی القربی والیتامی والمساکین وأبناء السبیل، یعطي کلّ واحد منهم حقّاً، وكذلك الإمام يأخذ كما أخذ الرسول ﷺ.^{۲۵}

چون در صحیحہ ربعی دارد: «کان رسول الله ﷺ إذا أتاه المغنم أخذ صفوه وكان ذلك له، ثمّ یقسّم ما بقي خمسة أحماس ویأخذ خمسہ، ثمّ یقسّم أربعة أحماس بین الناس الذین قاتلوا علیه» و دلالت می کند $\frac{۴}{۵}$ غنیمت بین مقاتلین تقسیم می شود و به همین خاطر از $\frac{۳}{۵}$ وارد شده در صحیحہ معاویة بن وهب رفع ید می شود.

و البته ممکن است صحیحہ معاویة بن وهب حمل شود $\frac{۱}{۵}$ دیگر آن نیز صفایا باشد. بنابراین منقولات نیز داخل در ملک امام علیه السلام است و دلالت صحیحہ معاویة بن وهب بر این مطلب تمام است.

۳- اراضی میت بالأصل و اراضی که ملک مسلم بوده ولی بعد از خراب شدن از آن اعراض کرده

آیه شریفه دلالتی بر این مصداق انفال ندارد ولی روایاتی این مطلب را به خوبی می‌رساند:
ومنها: صحیحة حفص بن البختری: «کل أرض خربة»^{۲۶}.
یعنی میتة.

ومنها: موثقة سماعة: «کل أرض خربة»^{۲۷}.

ومنها: موثقة محمد بن مسلم: «ما كان من أرض خربة»^{۲۸}.

ومنها: موثقة إسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الأنفال؟ هي القرى التي قد خربت وانجلى أهلها فهي لله وللرسول، وما كان للملوك فهو للإمام. وما كان من الأرض الخربة لم يوجف علیه بخيل ولا ركاب، وكلّ أرض لا ربّ لها، والمعادن منها، ومن مات وليس له مولى فماله من الأنفال»^{۲۹}.
بنابر روایت فوق هر زمین خرابی که صاحب مسلمانش از آن اعراض کرده باشد نیز داخل در انفال است به دلالت «هي القرى التي قد خربت وانجلى أهلها» (واو) جمع است و ظاهر آن این است که باید دو قید باشد یعنی هم خراب باشد و هم «انجلى أهلها» یعنی اهلس کوچ کرده و رفته‌اند و اعراض کرده‌اند. ولكن اگر اعراض نکرده‌اند در ملک مسلم باقی می‌ماند.

و علاوه بر این در روایات دیگری نیز داریم که فرض «خربه» شده است ولكن دارد که بعد از خراب زمین مالک موجود است.

۲۵. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۰، ح ۳، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس.

۲۶. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۲۳، ح ۱، باب ۱ از ابواب انفال.

۲۷. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۸، باب ۱ از ابواب انفال.

۲۸. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۱۰، باب ۱ از ابواب انفال.

۲۹. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۳۱، ح ۲۰، باب ۱ از ابواب انفال.

منها: صحیحہ سلیمان بن خالد قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل يأتي الأرض الخربة فيستخرجها ويجري أنهارها ويعمرها ويزرعها ماذا عليه؟ قال: الصدقة، قلت: فان كان يعرف صاحبها، قال: فليؤد إليه حقه.^{٣٠}

از صحیحہ فوق معلوم می شود به مجرد خراب، زمین از ملکیت خارج نمی شود. و مقتضای موثقه اسحاق بن عمار و صحیحہ سلیمان بن خالد این است که اگر ارض خربه مالک داشته باشد باید مالک اعراض کند تا داخل در انفال شود.

و اینکه در برخی از روایات اعراض را ذکر نکرده است، چون اعراض در آن روزگاران معمولاً در اراضی خراب و میتة تحقق پیدا می کرده است. شاهدش نیز ذیل موثقه اسحاق بن عمار است که در آن دارد: «وکل أرض لا رب لها»^{٣١} یعنی اگر زمینی باشد که معموره است و لکن رب ندارد، نیز از امام (عليه السلام) است مانند جنگل ها و هکذا معموره به عمارت شخصی اگر خراب شود و صاحبش از آن اعراض کند را نیز شامل می شود و داخل در انفال است.

بله اگر زمینی را احیاء کرده بود و بعد خراب شد و لکن اعراض نکرد، داخل ملکش باقی می ماند خواه ملک شخصی باشد یا ملک عنوان مانند وقف عام. چون ملاک «کل أرض لا رب لها» است و چنین زمینی رب دارد.

نعم، آنچه مورد بحث است در اراضی مفتوح عنوة است، زمینی ملک مسلمین می شود که معموره حال الفتح باشد علی القول المشهور. و در این صورت وقتی عمران از بین رفت و میتة شد آیا داخل انفال می شود یا نه؟

جماعتی گفته اند میتة که شد ملک امام (عليه السلام) می شود و فرقی ندارد میتة بالأصل باشد یا بالعرض. و فیه: نمی توان این مطلب را گفت چون فرق گذاشتن بین وقف عام و ملک مسلمین تحکم است و این زمین میتة نیز باقی در ملک مسلمین است.

قد يقال: اطلاقی نداریم که در ملک مسلمین باقی می ماند و لذا «کل أرض میتة» آن را می گیرد و داخل در انفال می شود.

لأنا نقول: اطلاق داریم و صحیحہ محمد الحلبي بر آن دلالت دارد. صحیحة محمد الحلبي قال: سئل أبو عبد الله (عليه السلام) عن السواد ما منزلته؟ فقال: هو لجميع المسلمين: لمن هو اليوم، ولمن يدخل في الإسلام بعد اليوم، ولمن لم يخلق بعد.

فقلت: الشراء من الدهاقين قال: لا يصلح إلا أن تشتري منهم على أن يصيرها للمسلمين، فإذا شاء ولي الأمر أن يأخذها أخذها، قلت: فإن أخذها منه قال: يرد عليه رأس ماله وله ما أكل من غلتها بما عمل.^{٣٢}

٣٠. وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤١٥، ح ٣، باب ٣ از ابواب احیاء الموات.

٣١. وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٣١، ح ٢٠، باب ١ از ابواب انفال.

٣٢. وسائل الشيعه، ج ١٧، ص ٣٦٩، ح ٤، باب ٢١ از ابواب عقد البيع وشروطه.

صحیحہ فوق دلالت دارد ارض سواد مال مسلمین است ولو عنوان عمارت آن از بین برود. و مراد از «ارض سواد» ارض عراق است. پس از عنوان ملک مسلمین حتی بعد از خراب نیز خارج نمی‌شود. و لذا از کبرای «کل ارض لا رب لها» خارج می‌شود.

فرع: آنچه در ما نحن فیه باید بحث شود تفصیلی است که برخی داده‌اند مابین مالکیت زمین به احیاء، به این معنا که اگر کسی زمین مرده را به احیاء مالک شد اگر زمین خراب شود به مجرد خراب شدن مالکیت او از بین می‌رود کما هو المشهور بین المتأخرین. ولکن اگر مالکی که به احیاء مالک شده است آن را به غیر بفروشد و یا به ورثه او به ارث برسد اگر زمین میته شود باز در ملک غیر یا ورثه باقی خواهد ماند و داخل شدن آن در انفال اعراض مالکین فعلی را نیاز دارد.

و صحیحہ سلیمان بن خالد^{۳۳} نیز حمل به این صورت اخیر کرده‌اند که ملکیت به احیاء نبوده است، در حالی که صحیحہ مطلق است ولی مشهور، این تفصیل را داده‌اند و شاهد بر این تفصیل صحیحہ معاویة بن وهب^{۳۴} را گرفته‌اند.

و صحیحہ معاویة بن وهب عکس صحیحہ سلیمان بن خالد است. مابین این دو صحیحہ دو گونه جمع کرده‌اند:

الف) صحیحہ معاویة بن وهب را حمل کرده‌اند به موردی که مالک اولی اعراض کند، و بعد از عمران توسط فرد دوّم، اولی پشیمان شود از اعراض خود و مطالبه زمین را کند، در این صورت پشیمانی نفعی ندارد.

و صحیحہ سلیمان بن خالد را حمل کرده‌اند به صورتی که مالک اعراض کند چون در آن کلمه ترک وجود ندارد ولی صحیحہ معاویة بن وهب را به عدم اعراض حمل کرده‌اند، و تفاوتی در آن به کیفیت تملک وجود ندارد.

وفیه: ترک که در صحیحہ معاویة بن وهب آمده است «وترکها»^{۳۵} دلالت بر اعراض ندارد تا چنین حملی صحیح شود.

ب) صحیحہ معاویة بن وهب را حمل کرده‌اند به صورتی که خود محیی، زمین را ترک کند تا مخروبه شود و خودش به احیاء مالک بوده است و صحیحہ سلیمان بن خالد را حمل کرده‌اند به صورتی که به احیاء مالک نشده بود بلکه به ارث بود به او رسیده یا از محیی خریده بود، در این صورت اگر ترک کند تا خراب شود در ملکش باقی می‌ماند.

وفیه: این جمع تبرعی است و شاهد جمعی بر آن وجود ندارد.

۳۳. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۵، ح ۳، باب ۳ از ابواب احیاء الموات.

۳۴. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۴، ح ۱، باب ۳ از ابواب احیاء الموات.

۳۵. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۴، ح ۱، باب ۳ از ابواب احیاء الموات.

قد يقال: صحیحہ^{۳۶} ابی خالد کابلی شاهد جمع بین دو صحیحہ فوق است.

صحیحہ ابی خالد الکابلی، عن ابی جعفر علیه السلام قال: وجدنا فی کتاب علی علیه السلام: **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**^{۳۷}، أنا وأهل بيتي الذين أورثنا الأرض ونحن المتقون والأرض كلها لنا فمن أحيى أرضاً من المسلمين فليعمرها وليؤدّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتي وله ما أكل منها، فإن تركها وأخرّبها فأخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها وأحيّاها فهو أحقّ بها من الذي تركها فليؤدّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتي وله ما أكل منها حتى يظهر القائم علیه السلام من أهل بيتي بالسيف فيحويها ويمنعها ويخرجهم منها كما حواها رسول الله صلّى الله عليه وآله ومنعها، إلا ما كان في أيدي شيعتنا، فإنه يقطعهم على ما في أيديهم ويترك الأرض في أيديهم.^{۳۸}

مشهور به واسطه صحیحہ ابی خالد کابلی در کتاب احیاء موات فرق گذاشته اند مابین اینکه کسی مالک زمین به احیاء شود و رها کند و زمین میت گردد و دیگری مجدداً آن را احیاء کند دومی مالک می شود ولی اگر مالکیت زمین به غیر احیاء مانند ارث یا بیع به مالک منتقل شده است و در نزد او زمین میت شود از ملکش خارج نمی شود.

ولکن نقول: اشکال این جمع اخیر این است که:

اولاً: صحیحہ ابی خالد کابلی را حمل به اراضی خراجیه کرده اند.

و فیه: حمل به اراضی خراجیه نمی شود چون در اولش دارد: «وجدنا فی کتاب علی علیه السلام: **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**»، أنا وأهل بيتي الذين أورثنا الأرض ونحن المتقون والأرض كلها لنا» و اراضی خراجیه ملک مسلمین است نه رسول الله صلّى الله عليه وآله و اهل بیته علیهم السلام.
و ثانیاً: اگر بخواهیم به همه اراضی حمل کنیم دلالت دارد که محیی مالک نمی شود چون در صحیحہ ابی خالد کابلی می گوید محیی باید خراجش یعنی اجرت ارض را بدهد. بنابراین رقبه زمین را مالک نمی شود و محیی فقط نسبت به زمین یک حقّ تقدّم پیدا می کند و به خراب و میت شدن زمین این حقّ از بین می رود. و این مطلب صحیحہ معمول به اصحاب نیست چون آنان احیاء را مُملّک می دانند.

و فیه: تبعیض در حجّیت فقرات روایت می شود و این مقدار که اگر کسی به احیاء مالک شد و زمین خراب شد دیگر حقّی ندارد و بنابراین شاهد جمع حمل دوّم می شود و فتوای مشهور صحیح می گردد.

و فقط یک اشکال می ماند و آن در صورتی است که مالک به احیاء ملکیت زمین را پیدا می کند در

۳۶. قال المقرّر: ظاهراً سند این روایت ضعیف است به ابی خالد الکابلی چون دو ابو خالد کابلی داریم: ۱- کبیر که نامش کنگر است و او ثقه است و از امام سجاد علیه السلام نقل روایت می کند، ۲- ابو خالد کابلی صغیر که نامش وردان و امامی مجهول است و از امام باقر علیه السلام نقل حدیث می کند. در مورد تفاوت بین این دو راوی رجوع کنید به: کتاب *الآراء الفقهیة*، ج ۳، ص ۴۷۱ و ج ۸، ص ۸۴ از راقم این سطور.

۳۷. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۳۸. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۴، ح ۲، باب ۳ از ابواب احیاء الموات.

صورتی که در این صحیحه دارد به احیاء محقّ می‌شود؛ و لذا نمی‌تواند شاهد جمع باشد و همه این صحیحه خلاف معمول به اصحاب است و لذا باید از آن اعراض کرد.

نعم: اگر مالکی کشت زمینی را ترک کند و مردم به جهت قوتشان به آن حاجت دارند، دیگری می‌تواند آن را زمین را احیاء کند ولی باید اجرت زمین را به مالکش بپردازد و این حکم در صورت حاجت مردم است به این زمین. و این حکم غایت چیزی است که در این باب می‌توان گفت. و اگرچه ما نیز تفصیل مشهور را در کتاب احیاء موات گفته‌ایم؛ ولیکن احتیاط ملاحظه اعراض است و اگر اعراض نکرده باشد باید مالک را راضی کند.^{۳۹}

۴- سیف البحار: ساحل دریا

در روایت معتبره وارد نشده است، ولی اگر مالک خاص نداشته باشد از دو حال خارج نیست: الف) تارة معمور بالأصل است داخل در عموم «کل أرض لا ربّ لها»^{۴۰} می‌شود. ب) اُخری مخروبه می‌شود داخل در عموم «کل أرض میتة لا ربّ لها»^{۴۱} می‌شود که از انفال است و فرق بین این دو وجود ندارد، مگر اینکه اگر معمورة بالأصل شد فقط زمینش ملک امام (علیه السلام) است ولی اشجار و مانند آن دلیل نداریم که ملک امام (علیه السلام) باشد، چون دلیل تقیّد به ارض دارد: «کل أرض لا ربّ لها» و اشجار و غیر آن ارض نیستند.

و همچنین در «کل أرض میتة لا ربّ لها» زمین جنگل ملک امام (علیه السلام) نمی‌شود. ولیکن گذشت این قید میتة غالبی است، پس زمین ملک امام (علیه السلام) است ولیکن اشجارش و مانند آن ملک امام (علیه السلام) نیست. لذا هرکس می‌تواند در اشجار تصرف کند مگر اینکه هدر دادن مال محسوب شود یا اضرار به اهل بلد و مانند آن باشد. در این صورت تصرف در این اشجار جایز نخواهد بود.

بنابراین سیف البحار (ساحل دریا) چون دلیل ندارد و به عنوان «کل أرض لا ربّ لها» ملک امام (علیه السلام) است، آنچه غیر از ارض است در ساحل دریا ملک امام (علیه السلام) نیست.

لا يقال: در مواردی که مفتوح بغیر عنوة بود همه چیز ملک امام (علیه السلام) می‌شد حتی منقولات و این نیز مانند آن است.

لأننا نقول: دلیل آن اطلاق داشت «کل ما غنموا للإمام يجعله حيث أحب»^{۴۲}. و «ما» اطلاق دارد ولیکن در ما نحن فیه «سیف البحار» در دلیلی وارد نشده است. و دلیل ارض فقط ارضیت آن را می‌گوید به شرطی که مالک نداشته باشد. و اشجار و مانند آن حکم مباحات اصلیه را پیدا می‌کند که در مقابل ملک خاص یا عام و انفال است. مانند ماهی‌ها در دریا و پرنده‌گان در آسمان؛ که هرکس آن را حیازت کند مالک می‌شود در صورتی که منقول باشد؛ و اگر قابل حیازت نباشد مانند اشجار انتفاء به آن می‌تواند

۳۹. قال المقرر: تفصیل بحث اراضی را می‌توانید در کتاب *الآراء الفقهية*، ج ۸، ص (۱۸۰-۲۴) از صاحب این قلم ببینید.

۴۰. *وسائل الشیعة*، ج ۹، ص ۵۳۱، ح ۲۰، باب ۱ از ابواب انفال، موقّعه اسحاق بن عمار.

۴۱. *وسائل الشیعة*، ج ۹، ص ۵۲۴، ح ۴، باب ۱ از ابواب انفال، مرسله حماد بن عیسی.

۴۲. *وسائل الشیعة*، ج ۹، ص ۵۲۴، ح ۳، باب ۱ از ابواب انفال، صحیحہ معاویة بن وهب.

بکنند، بلکه اگر حیازت کرد مالک می‌شود، مگر عنوان دیگری معارضه کند با این جواز.

۵- رؤوس الجبال و الأجام و بطون الأودية: قله کوهها و نیزارها و درّه‌ها

در اینکه «بطون الأودية» از انفال است خلافی بین اصحاب وجود ندارد و روایات معتبره هم بر آن دلالت دارد.

منها: «كل أرض خربة و بطون الأودية»^{۴۳}.

و منها: موثقه محمد بن مسلم: «أو بطون أودية»^{۴۴}.

وَأَمَّا رؤوس الجبال (قله‌ها) والأجام (نیزار و درختانی است که در هم تنیده و پیچیده شده‌اند، به‌گونه‌ای که نمی‌شود از زمین آن استفاده کرد). این دو در روایات معتبره وارد نشده است. و لکن در چند روایت چنین آمده:

منها: مرسله حماد بن عیسی، عن بعض أصحابنا، عن العبد الصالح (عليه السلام) - في حديث - قال: وللإمام صفو المال أن يأخذ من هذه الأموال، صفوها الجارية الفارهة، والدابة الفارهة، والثوب والمتاع بما يحب أو يشتهي، فذلك له قبل القسمة وقبل إخراج الخمس، وله أن يسدّ بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل إعطاء المؤلفة قلوبهم وغير ذلك مما ينوبه، فإن بقي بعد ذلك شيء أخرج الخمس منه فقسّمه في أهله، وقسّم الباقي على من ولي ذلك، وإن لم يبق بعد سدّ النوائب شيء فلا شيء لهم - إلى أن قال - وله بعد الخمس الأنفال، والأنفال كلّ أرض خربة قد باد أهلها، وكلّ أرض لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب ولكن صالحوا صلحاً وأعطوا بأيديهم على غير قتال، وله رؤوس الجبال، وبطون الأودية، والأجام، وكلّ أرض ميتة لا ربّ لها، وله صوافي الملوك ما كان في أيديهم من غير وجه الغصب، لأنّ الغصب كلّه مردود، وهو وارث من لا وارث له، يعول من لا حيلة له، وقال: إنّ الله لم يترك شيئاً من صنوف الأموال إلا وقد قسّمه، فأعطى كلّ ذي حقّ حقه - إلى أن قال: - والأنفال إلى الوالي، كلّ أرض فتحت أيام النبي (صلى الله عليه وآله) إلى آخر الأبد، وما كان افتتاحاً بدعوة أهل الجور وأهل العدل، لأنّ ذمّة رسول الله (صلى الله عليه وآله) في الأولين والآخرين ذمّة واحدة، لأنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: المسلمون أخوة، تتكافأ دماءهم، يسعى بذمتهم أدناهم الحديث.^{۴۵}

و منها: مرسله داود بن فرقد، عن أبي عبدالله (عليه السلام) - في حديث - قال: قلت: وما الأنفال؟ قال: بطون الأودية، ورؤوس الجبال، والأجام، والمعادن، وكلّ أرض لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب، وكلّ أرض ميتة قد جلا أهلها، وقطائع الملوك.^{۴۶}

در روایت حماد بن عیسی گفته‌اند ضعفش منجر به عمل اصحاب است. چون مشهور اصحاب رؤوس الجبال و الأجام را از انفال شمرده‌اند پس معلوم می‌شود به این مرسله عمل کرده‌اند.

۴۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۳، ح ۱، باب ۱ از ابواب انفال، صحیح حفص بن البختری.

۴۴. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶، ح ۱۰، باب ۱ از ابواب انفال.

۴۵. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۴، ح ۴، باب ۱ از ابواب انفال.

۴۶. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳۴، ح ۳۲، باب ۱ از ابواب انفال.

و مناقشه اینکه این دو نیز شامل عموم «کلّ أرض لا ربّ لها» می‌شود خلاف ظاهر کلمات اصحاب است. چون در این صورت نی‌ها ملک نمی‌شود بلکه ارض آن ملک می‌شود و این خلاف ظاهر اصحاب است. و بنابراین ضعف مرسله منجر به عمل اصحاب است.

ثمّ: اگر فرض کردیم این نیزار اصلی و طبیعی است ملک امام (علیه السلام) می‌شود. و لکن اگر کسی نی کاشت چه در ملک امام (علیه السلام) یا در ملک شخصی خودش در این صورت آیا باز می‌توان گفت این نیزار ملک امام (علیه السلام) است؟

اگر مرسله را معتبر دانستیم باید گفت همه نیزارها ملک امام (علیه السلام) است چه در زمین مفتوح عنوة باشد یا در ملک امام (علیه السلام) یا در ملک شخصی. و لکن اگر از باب «کلّ أرض لا ربّ لها» باشد فقط نیزار طبیعی ملک امام (علیه السلام) می‌شود. و گذشت که دلیل نداریم که ارض محیة که مالک داشت اگر میته شود از ملک شخصی خارج می‌شود. و نیزار زمین را میته می‌کند و اگر مالک هم، چنین کند، به عمد یا به غیر عمد زمین میته می‌شود ولی ملک مالکش است. و خود نی‌ها نیز در ملک او قرار دارد. و بنابراین آجام در روایت منصرف به جایی است که ملک کسی نباشد و در «أرض لا ربّ لها» باشد در این صورت آجامش نیز از انفال است.

ولکن علی قول ما که مرسله ضعفش منجر به عمل اصحاب نیست، چون عمل مشهور محرز نشده است به دلیل اینکه بسیاری از فقها متعرض به بحث انفال نشده‌اند، بنابراین روایات معتبره فقط «ارض لا ربّ لها» را می‌گیرد و نی‌ها داخل در انفال نمی‌شود و از مباحات اصلیه شمرده می‌گردد. بله اگر مالک شخصی داشته باشد ملک او خواهد بود.

۶- صفایا الملوک و قطائعهم

کأنّ خلافی در مسئله نیست و مذکور در کلمات اصحاب است. وقتی غنیمت را نزد امام مسلمین آوردند، اموال قیمتی را که مضاف إلى الملوک است رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای خودشان برمی‌داشتند و روایات ذیل بر آن دلالت دارد:

منها: صحیحة ربعی بن عبدالله عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال: كان رسول الله (صلی الله علیه و آله) إذا أتاه المغنم أخذ صفوه وكان ذلك له.^{۴۷}

و منها: صحیحة داود بن فرقد قال: قال أبو عبدالله (علیه السلام): قطائع الملوک کلّها للإمام ولیس للناس فیها شیء.^{۴۸}

مراد از ابی جعفر در سند این صحیحه احمد بن محمد بن عیسی است.

مراد از قطائع نیز زمین‌هایی است که مختص به ملک (شاه) باشد.

۴۷. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۰، ح ۳، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس.

۴۸. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۲۵، ح ۶، باب ۱ از ابواب انفال.

۷- معادن

جماعتی از قدماء و متأخرین معادن را از انفال دانسته‌اند. در موثقه اسحاق بن عمار که در مورد انفال از امام (علیه السلام) می‌پرسد، می‌فرمایند: «المعادن منها»^{۴۹}. جمعی گفته‌اند مراد مطلق معادن است حتی معادنی که در اراضی مفتوح عنوة یا معادنی که در ملک شخصی یا ملک جهت باشد مانند موقوفات. چون «ال» جنس دارد. و در مقابل قول به عکس است که معادن از انفال نیست. قول سوم: معادن در ارض امام (علیه السلام) ملک امام (علیه السلام) است و معادن در ملک غیر، ملک غیر است. چون در موثقه اسحاق بن عمار دارد «المعادن فیها» به جای «المعادن منها». اگر «فیها» باشد این قول سوم را نتیجه می‌دهد. و برخی^{۵۰} فرموده‌اند «منها» هم باشد معنایش همین است. و فیه: «منها» باشد فرق دارد و ضمیر «ها» به انفال برمی‌گردد. چون در اول دارد «عن الأنفال» و این «منها» می‌شود خبر معادن و قبل آن. ولکن چون این نسخه ثابت نیست قدر متیقن آن معادنی است که در ملک غیر نباشد. ولکن اگر معادنی در ملک غیر است و تابع زمین محسوب می‌شود، مالک می‌گردد. ولکن اگر از تابعیت ارض خارج شود ملک مالک دیگر نخواهد بود و از انفال به حساب می‌آید. ولی این بحث ثمره عملی ندارد، چون در بحث خمس داشتیم که «ما یخرج من المعدن» باید خمس آن داده شود و این ادله اطلاق دارد از هر معدنی و در هر جایی باشد است مطلب چنین است. و لذا متفاهم عرفی این است خمس معدن را که بدهد مابقی مال مخرج است. پس هر معدنی را مخرج اخراج کند و خمسش را بدهد مابقی را مالک می‌شود، معدن در ملک شخصی باشد یا در ارض مفتوح عنوة یا در ارض مفتوح بغیر عنوة. لذا این بحث در معادن اثر عملی ندارد و مخرج خمس را که بدهد مابقی را مالک می‌شود و لذا معادن در عمل مانند مباحات می‌شود بعد از اداء خمس آن.

۸- میراث من لا وارث له

در روایات معتبره در باب ارث^{۵۱} آمده است و در روایات انفال نیز ذکر شده که مال امام (علیه السلام) است، مانند موثقه اسحاق بن عمار: «ومن مات ولیس له مولی فماله من الأنفال»^{۵۲}. حکم این مورد خواهد آمد فانتظر. هذا کله در مصادیق و موضوعات انفال.

۴۹. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳۱، ح ۲۰، باب ۱ از ابواب انفال.

۵۰. مراد مرحوم آیه الله خوئی می‌باشند در المستند فی شرح العروة الوثقی، کتاب الخمس، ص ۳۷۰، چاپ موسوعة الإمام الخوئی، ج ۲۵.

۵۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۴۶، ح ۱، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجریره والإمامة، صحیحته محمد بن مسلم، و غیرها از روایاتی که خواهد آمد.

۵۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳۱، ح ۲۰، باب ۱ از ابواب انفال.

مقام دوم: حکم انفال

حکم انفال چیست؟ آیا انفال برای شیعه تحلیل شده است یا نه؟ یا تفصیل است و الصحیح هو الآخر.

اما الأراضی که میتة و انفال است و «لا رب لها» هرکس آن را احیاء کند مالک می‌شود ولو غیر شیعه باشد حتی کافر، چون اذن عام است و دلالت می‌کند بر آن روایاتی که در باب احیاء موات وارد شده مانند صحیحہ محمد بن مسلم... قال: «أیما قوم أحيوا شيئاً من الأرض أو عملوه فهم أحقّ بها وهي لهم»^{۵۳}.

و صحیحة دیگری از محمد بن مسلم قال: «سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: أیما قوم أحيوا شيئاً من الأرض وعملوها فهم أحقّ بها وهي لهم»^{۵۴}.

و صحیحة الفضلاء عن أبي جعفر وأبي عبدالله (عليهما السلام) قالوا: «قال رسول الله ﷺ: من أحيى أرضاً مواتاً فهي له»^{۵۵}.

و لسان روایات فوق، ملک است نه مجرد حقّ، چون اموال اگر با «ل» اضافه به شخصی شود، ظهور اولیه آن اختصاص به ملکیت است.

و اما ادعای حقّ اولویت احتیاج به قرینه دارد و این قرینه مفقود است، مگر در مورد کسی که به احیاء مالک شود و اعراض کند، یا ارض میتة شود در نزدش.

و روایات بر این معنا دلالت دارد:

منها: معتبرة السکونی، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال رسول الله ﷺ: من غرس شجراً أو حفر وادياً بدياً لم يسبقه إليه أحد أو أحيى أرضاً ميتة فهي له قضاء من الله ورسوله.^{۵۶}

در این معتبره مملکیت احیاء برای اراضی میتة حکم صادره از طرف خدا و رسول ﷺ شمرده شده است؛ یعنی تحلیلی از ناحیه ائمه (عليهم السلام) وجود ندارد؛ بلکه مملکیت احیاء از ناحیه خدا و رسول ﷺ است.

و قسمی از انفال مانند رؤوس الجبال (قله‌ها) و معادن و... نیز چنین است. کسی که معدن را خارج کند یا قناتی را جاری کند مالک می‌شود. چون در روایات معدن و غوص دارد که ملک مخرج است، هرچند معدن از انفال باشد؛ یعنی مخرج بعد از خمس همه را مالک می‌شود.

و اما رؤوس الجبال نیز معادنش و جنگلش و آبش، هرکس این موارد را احیاء یا اخراج و... کند مالک می‌شود.

و در مثل جنگل اگر حیات کند مالک می‌شود و سیره نیز بر آن است و مؤید این معنا معتبره

۵۳. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۱، ح ۱، باب ۱ از ابواب احیاء الموات.

۵۴. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۲، ح ۴، باب ۱ از ابواب احیاء الموات.

۵۵. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۲، ح ۵، باب ۱ از ابواب احیاء الموات.

۵۶. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۳، ح ۱، باب ۲ از ابواب احیاء الموات.

مسمع بن عبدالملک است.

معتبره مسمع بن عبدالملک - في حديث - قال: قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) إني كنت وليت الغوص فأصبحت أربعمئة ألف درهم، وقد جئت بخمسها ثمانين ألف درهم، وكرهت أن أحبسها عنك وأعرض لها وهي حقك الذي جعل الله تعالى لك في أموالنا، فقال: وما لنا من الأرض وما أخرج الله منها إلا الخمس؟! يا أبا سيار، الأرض كلها لنا، فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا، قال: قلت له: أنا أحمل إليك المال كله؟ فقال لي: يا أبا سيار، قد طيبناه لك وحللناك منه فضمم إليك مالك، وكل ما كان في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون، ومحلل لهم ذلك إلى أن يقوم قائمنا فيجيبهم طسق ما كان في أيدي سواهم، فإن كسبهم من الأرض حرام عليهم حتى يقوم قائمنا فيأخذ الأرض من أيديهم ويخرجهم منها صغرة.^{٥٧} در معتبره فوق خمس را نیز امام به مسمع بخشیده است؛ و دلالت دارد بر اینکه بر شیعیان تصرف در این قسم از انفال تحلیل شده است.

ولی می‌دانیم که همه مفاد این معتبره را نمی‌توان تصدیق کرد، چون در آن دارد همه زمین از امام (عليه السلام) است. ولی تحلیل آن را برای شیعه در زمین و ما یخرج منها می‌توان تمسک کرد، چون قائل به تقطیع در حجیت روایات هستیم.

و منها: صحیحة حفص بن البختري، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إن جبرئيل كرى برجله خمسة أنهار ولسان الماء يتبعه: الفرات، ودجلة، ونيل مصر، ومهران، ونهر بلخ، فما سقت أو سقي منها فللإمام، والبحر المطيف بالدنيا - وهو أفسيكون - .^{٥٨}

«فما سقت أو سقي منها للإمام» اگر مراد از «ما» زمین باشد، می‌شود مانند «الأرض كله لنا»^{٥٩}؛ و اگر مراد از «ما» زراعت باشد، می‌شود مانند «وما لنا من الأرض وما أخرج الله منها»^{٦٠}. ولکن نمی‌توان بدان ملتزم شد، و سیره بر مالکیت بر اراضی و ما أخرج منها برای مخرج است. بله، در معدن خمس است و منافع آن نیز اگر از مؤونه سال مخرج زیاده بیاید، مجدداً می‌بایست خمس ارباح مکاسب را بدهد.

حکم اموال مأخوذه از کفار

إنما الكلام در اموالی است که در جنگی که بدون اذن امام (عليه السلام) واقع شده است از کفار گرفته می‌شود. حکم این غنائم جنگی بدون اذن امام چیست؟

می‌توان گفت حکمی که در آن جاری می‌شود همان حکمی است که در خمس طبقه دوم جاری می‌گردد؛ یعنی اگر منتقل به شیعه‌ای شود، برای او حلال است؛ مانند اموالی که در نزد دیگران متعلق

٥٧. وسائل الشیعه، ج ٩، ص ٥٤٨، ح ١٢، باب ٤ از ابواب انفال.

٥٨. وسائل الشیعه، ج ٩، ص ٥٣٠، ح ١٨، باب ١ از ابواب انفال.

٥٩. وسائل الشیعه، ج ٩، ص ٥٤٨، ح ١٢، باب ٤ از ابواب انفال.

٦٠. وسائل الشیعه، ج ٩، ص ٥٤٨، ح ١٢، باب ٤ از ابواب انفال.

خمس شده است. و روایاتی^{۶۱} که در باب جوائز السلطان^{۶۲} اخذ به آن شده است را می‌توان بر این معنا شاهد آورد، بلکه بر این دلالت دارد. و مقتضای اطلاق آن روایات همین معنای تحلیل است.

و اگر فردی خودش ید بر اموال کفار بگذارد: والذي يختلج بالبال همان حکم سهم امام (علیه السلام) را دارد و باید در آن نیز مصرف شود؛ و صحیحۀ علی بن مهزیار بر این معنا دلالت دارد:

صحیحۀ علی بن مهزیار قال: ... ومثل عدو يصطلم فيؤخذ ماله، ومثل مال يؤخذ لا يعرف له صاحب، وما صار إلى موالٍ من أموال الخرمية الفسقة، فقد علمت أن أموالاً عظماً صارت إلى قوم من موالٍ، فمن كان عنده شيء من ذلك فليوصل إلى وكيلي، ومن كان نائياً بعيد الشقة فليتعهد لإيصاله ولو بعد حين، فإن نية المؤمن خير من عمله، الحديث.^{۶۳}

و اما ارث من لا وارث له: نیز در حکم سهم امام (علیه السلام) است، و روایات وارده در این مورد چند طایفه است:

(الف) روایاتی که دلالت می‌کند ماترک از انفال است ولی دلیل تحلیل این مورد را نمی‌گیرد و وجهش خواهد آمد. مانند:

معتبرة أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله (عليه السلام) في الرجل يموت ولا وارث له ولا مولى، قال: هو من أهل هذه الآية: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾^{۶۴، ۶۵}.

و منها: صحیحۀ محمد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: من مات وليس له وارث من قرابته ولا مولى عتاقه قد ضمن جريته فماله من الأنفال.^{۶۶}

و منها: صحیحۀ محمد الحلبي عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله تعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ قال: مَنْ مات وليس له مولى فماله من الأنفال.^{۶۷}

و منها: صحیحۀ الحلبي عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: من مات وترك ديناً فعلينا دينه وإلينا عياله، ومن مات وترك مالا فلورثته، ومن مات وليس له مولى فماله من الأنفال.^{۶۸}

(ب) روایاتی که دلالت می‌کند که متعلق به امام (علیه السلام) است. مانند:

صحیحۀ الحسن بن محبوب قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾^{۶۹} قال: إنما عني بذلك الأئمة (عليهم السلام) بهم عقد

۶۱. وسائل الشيعه، ج ۱۷، ص ۲۱۳، باب ۵۱ از ابواب مايكتسب به.

۶۲. بحث جوائز السلطان وعماله را در كتاب الآراء الفقهية، ج ۳، ص (۳۶۶-۲۹۴) بينيد.

۶۳. وسائل الشيعه، ج ۹، ص ۵۰۱، ح ۵، باب ۸ از ابواب ما يجب فيه الخمس.

۶۴. سورة انفال، آیه ۱.

۶۵. وسائل الشيعه، ج ۹، ص ۵۲۸، ح ۱۴، باب ۱ از ابواب انفال.

۶۶. وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۲۴۶، ح ۱، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۶۷. وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۲۴۷، ح ۳، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۶۸. وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۲۴۷، ح ۴، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۶۹. سورة نساء، آیه ۳۳.

الله أيمانكم.^{۷۰}

و صحیحة علي بن رثاب و عمّار بن أبي الأحوص قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن السائبة فقال: انظروا في القرآن فما كان فيه ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ﴾^{۷۱} فتلك يا عمّار السائبة التي لا ولاء لأحد عليها إلا الله، فما كان ولاؤه لله فهو لرسول الله، وما كان ولاؤه لرسول الله ﷺ فإنّ ولاءه للإمام وجنابته على الإمام وميراثه له.^{۷۲}

ج) روایاتی که دلالت می کند مال بیت المال است و این منافات ندارد که ملک امام (علیه السلام) باشد، چون بیت المال حقیقی نیز مال امام (علیه السلام) است.

منها: معتبرة معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: من اعتق سائبة فليتوال من شاء، وعلى من والي جريرته وله ميراثه، فان سكت حتى يموت أخذ ميراثه فجعل في بيت مال المسلمين إذا لم يكن له ولي.^{۷۳}

و منها: صحیحة سليمان بن خالد، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سألته عن مملوك اعتق سائبة قال: يتولّى من شاء، وعلى من تولّاه جريرته وله ميراثه، قلت: فان سكت [مكث] حتى يموت؟ قال: يجعل ماله في بيت مال المسلمين.^{۷۴}

د) روایاتی که دلالت دارد مال همشهری های متوفی می شود.

منها: خبر خالد السندی، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: كان عليّ (عليه السلام) يقول في الرجل يموت ويترك مالا وليس له أحد: اعط المال همشاريجه.^{۷۵}

و منها: بقیه روایات باب ۴ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة. ولی سند این طایفه از روایات ضعیف است.^{۷۶}

والحاصل: ارث من لا وارث له و اموال مأخوذ از کفار به غیر قتال یا با قتال در زمان ما از انفال است و باید به مصرف سهم امام (علیه السلام) برسد.

تحریر اول این رساله در مجلس افاده شیخنا الأستاذ مُتَنَبِّئُ به انجام رسید و تحریر دوم آن در ظهر چهارشنبه ۱۶ جمادی الأولى ۱۴۴۰ برابر با ۳ بهمن ۱۳۹۷ در کتابخانه مرحوم والد مُتَنَبِّئُ و در جوار مرقدش واقع در شهر اصفهان به قلم کمترین شاگرد استاد هادی نجفی کان الله له وجعل مستقبل امره خيراً من ماضیه به پایان رسید.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

۷۰. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۴۷، ح ۲، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۷۱. سوره نساء، آیه ۹۲ و سوره مجادله، آیه ۳.

۷۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۴۸، ح ۶، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۷۳. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۴۹، ح ۹، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۷۴. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۴۴، ح ۳، باب ۱ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۷۵. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۵۲، ح ۱، باب ۴ از ابواب ولاء ضمان الجريرة والإمامة.

۷۶. قال المقرر: خبر خالد عندي معتبر، لأنّ النجاشي، ص ۱۵۴، رقم ۴۰۵، ذكره ولم يقدح فيه فهو معتبر.